

معرفی چند نسخه خطی از کتابخانه

چار توپسکی لهستان

و گزارش کوتاه سفر

جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر محترم مجله وحید

حدود یکماه است که در دانشگاه کراکوف مشغول تدریس زبان و ادبیات فارسی هستم در این دانشگاه سی نفر دانشجو مشغول فرا گرفتن زبان فارسی هستند این دانشگاه که با اسم یاگی لونیان معروف است در ششصد سال پیش بتوسط یکی از پادشاهان لهستان کازیمیر بزرگ بنیاد نهاده شده است . شهر کراکوف در حدود سیصد کیلومتر دور از ورشو پایتخت کشور قرار گرفته است و فاصله آن از دریای بالتیک ششصد کیلومتر است و به همین جهت رطوبت دریای بالتیک در هوای این شهر اثر فراوان گذارده است و آن بارانی که در لطافت طبعش خلاف نیست گاهی اوقات مردم این شهر را بسنوه میآورد . گرچه اکنون که بنده این نامه را می نویسم هوا بسیار خوب و آفتابی است و تقریبا " از نیمه اسفند هوا رو بگرمی نهاده است . وقتی بنده عازم لهستان بودم به من توصیه کردند که لباسهای گرم با خود بردارم و بجای پالتو معمولی پوستین بردوش بگیرم و اکنون می بینم که آنهمه هیچ بکار نیامد . شهر کراکوف بخلاف ورشو در هنگام جنگ دوم آسیبی چندان ندیده است و به همین جهت بناهای قدیمی این شهر پا برجاست مثل قصر واول که در مرکز شهر قرار گرفته است و آنچه انسان را بشگفتی میاندازد منظره درون قصر است با تابلوهای بسیار زیبا - فرشهای فوق العاده گران بها که بر هر کدام صورتی از داستانی قدیمی تصویر شده است . در ایران بمن گفتند که کراکوف شهری است مانند اصفهان گر چه در ابتدای ورود بنده هیچگونه شباهتی از اینگونه ندیدم ولی بعد که مجالی پیدا کردم تا در شهر گشتی بزنم دیدم که آنچه گفته اند پر بیراه نبوده است

از وسط شهر رود ویسوا میگردد و شهر را بدو قسمت میکند چنانکه زاینده رود در اصفهان این شهرمدتی دراز پایتخت پادشاهان لهستان بوده است و آثار بسیار قدیمی از آن دوره برجای مانده است . کراکوف مدتها مرکزی هنری بوده است و کافه‌های قدیمی این شهر محل تجمع شعرا - نویسندگان - نقاشان و موسیقیدانان بشمار میرفته است .

اما غرض از این تصدیع شرح نسخ خطی بسیار نفیسی است بزبان فارسی که بنده در کتابخانه چارتوریسکی آنها را با دقت دیده‌ام . خانواده چارتوریسکی از ثروتمندان و اشراف لهستان بوده‌اند که کتابخانه‌ای و موزه‌ای تأسیس کرده‌اند آدام چارتوریسکی باجوز خاورشناس معروف انگلیسی درباره حافظ مکاتبه داشته است .

در اینجا بدین مناسبت از حاجی حسین آقا ملک بیاد می‌آورم که آن شادروان نیز کتابخانه‌ای و مریض‌خانه‌ای از ثروت شخصی خود بیادگار گذاشت خدایش خیردهاد اولین نسخه‌ای که بدستم میرسد دیوان حافظ است در صفحه اول کتاب در گوشه‌ای بزبان فرانسه نوشته شده است :

حافظ آنارکئون ایران - (آنارکئون یکی از شعرای قدیم یونان بوده است) این جمله را چنانکه در کاتالوگ کتابهای خطی دیدم شخصی با اسم ژوبرت که در سال ۱۸۰۶ در ایران بوده نوشته است . سپس در گوشه‌ای از صفحه اول شعری بزبان ترکی بچشم میخورد . در آخر کتاب چنین میخوانیم " تم الکتاب بعون الملك الوهاب علی ید اصغف العباد درویش محمد غفرالله ذنوبه و سترعیوبه فی خمس عشر ایاما " سنه ۹۱۲ .

نسخه خطی دیگری را نگاه میکنم جنگ شعری است بتاریخ ۱۲۵۳ در صفحه اول کتاب نقش و نگاری مذهب و بسیار زیبا وجود دارد و سپس بعد از بسم الله الرحمن الرحیم غزلی از عاشق (در مقابل این غزل اسم عاشق نوشته شده است) که بدینگونه آغاز میشود :

ساغر عشقم بکف مایه سودم وفا تا که شود مشتری تا چه دهد در بها
و سپس غزلی با این مطلع :

بستی پی خون ریختنم تیغ ستم را نشناختی از صید دگر صید حرم را
و بهمین ترتیب اشعاری از سنائی - انوری - ابوالعلاء گنجه - شمس‌الدین طوسی سهیلی ترک - سعیدی طهرانی - بنائی هروی - شعله اصفهانی - آذر - عشقی سمرقندی - اشرفی سمرقندی - محمد قلی سلیم - خواجه علی صالحی طوسی - شریف زبیری - القاص میرزا - هجری - رفیق - زلالی و دیگران بچشم میخورد .

سپس نسخه بسیار نفیسی دیگری که چشم را خیره میکند در پیش رو می‌گشایم توگوئی بجواهر فروشی رفته‌ام این نسخه منطق الطیر عطار است . نسخه‌ای است مصور با تصاویر رنگین و شرح اغلب حکایات با تصاویر بسیار زیبایی نشان داده شده است . صفحه اول و

دوم آن بانهیب بسیار زیبایی آراسته شده است کتاب با این بیت شروع میشود :

آفرین جان آفرین پاک را آنکه جان بخشید و ایمان خاک را

در پشت صفحه اول نوشته شده است اشترنیا ۱۱۴۲

در آخرین صفحه کتاب این شعر دیده میشود :

بدان کس نام غواصی بود ذرق که هم دو جوید و هم ترسد از غرق

در زیر این شعر نوشته شده است حسین صاحب

سپس دو بیت دیگر بدین صورت

مفرد

محبتی که مرا غایبانه بود بتو کنونکه با تونشستم هزار چندان شد

مفرد

وصل تو گر نصیب شد از سوی ما نبود گردون تلافی ستم خویش میکند

وسپس نوشته است : این دو کلمه بتاریخ ۶ ربیع الآخر بهنگامی که عازم استانبول بودم

(بجای بودم ، نوشته است داشتیم) بحسب فرمان مخدومی ملادینی شاهیر چلیمیر مرقوم

شد سنه ۱۱۵۵ .

کاتبه اصغف العباد محمد شفیع سمرقندی . و در آخر کتاب چنین رقم رفته است :

" تم الكتاب موسوم به منطق الطیر من کلام ملک المحققین و قدوة السالکین . کاشف

المشکلات محبوب العاشقین شیخ فریدالدین محمد عطار قدس سره علی ید العبد اقل الاقلین

شیخ مرشدالدین به مقام ابواسحقیه مصلی شیراز رحم الله باینها فی شهر ذی قعدة سنه تسع

و تسعین و ثماناً ثه .

و سپس

یا ناظرا فیه سل الله برحمة علی المصنف و استغفر لصاحبه

واطلب لنفسک من خیر تزید بها من بعد ذالک غفرانا " لکاتبه

نسخه دیگری را نگاه میکنم شاهنامه فردوسی است . این شاهنامه نیز مصور است با

تصاویر رنگین و بسیار خوش خط و خوانا است . این شاهنامه با این بیت شروع میشود :

بنام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه بر نگذرد

صفحه اول چهار چوب آبی رنگ و طلائی دارد این نسخه دارای ۲۶ مینیاتور است .

باخط نستعلیق در آخر کتاب نوشته شده است کتبه العبد المذنب کمال الدین اصیل فی سنه ۱۲۰۸

در پائین آن نوشته شده است " مجموع اوراق هذا الكتاب چهار صد و هشتاد و دو عدد

است . عناوین با خط قرمز است نسخه دیگر دیوان امیر خسرو دهلوی است که فوق العاده

زیبا است . دو صفحه اول کتاب حاوی دو تصویر از مجلسی شاهانه است . مینیاتورها تمام

رنگین و اغلب صفحات کتاب به تناسب حکایات با تصاویر بسیار زیبایی آراسته شده است .
در آخر کتاب نوشته شده است :

تم الكتاب بعون الملك الوهاب الموسوم بهشت بهشت من كلام افصح الشعراء والمنكلمين
امير خسرو دهلوی رحمه الله عليه في يوم الخميس ثاني عشرين شهر جمادى الاول سنة اربع
وتسعين وثمانمائة و صلى الله على خير خلقه و مظهر لطفه محمد وآله و صحبه الاجميين
الطيبين الطاهرين والحمد لله رب العالمين وسلم تسليما " ابدأ " كثيرا " كتبه اقل العباد
سلطان حسين .

نسخهٔ دیگری که شاید از همه زیباتر باشد مجموعه ایست با اسم مرقعات که حاوی تصاویر
بسیار زیبا از نقاشان بزرگ ایران چون بهزاد و رضا عباسی است و خوشنویسان نامی مانند
میر در اول این مرقع بخطی خوش نوشته شده است :

لمحوره

ای که هستی به نیک و بد قادر بریدی نیکوئی فزودن به
قول جهال گوش ناکردن سخن عاقلان شنودن به
چون جزای بدی و نیکی هست از بدیها حذر نمودن به

العبد الفقير شاه محمود النيسابوري

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين

سپس این دو بیت با خطی خوش بچشم میخورد :

در همه شهر دلی نیست که خون کرده تست یا درونی که نه از زخم غم آزرده تست
پرده برداشتی از از من ای چرخ فلک آه از این بوالعجیبا که پس پرده تست

المذنب احمد الحسين المشهدی غفر الله
ذنوبه

این دو بیت نیز با تذهیب و ترسیم گل و بوته آراسته شده است .

آنرا که غم تو یار باشد با خوشدلیش چه کار باشد
می حاجت نیست مستیم را در چشم تو تا خمار باشد

در وسط دو شعر فوق این دو بیت بچشم میخورد :

تلخست بی تو صبر دل غم فزوده را نتوان چشید داروی ناآزموده را
ای ناله همدمی کن و از آب چشم من بیدار ساز دیده بخت غنوده را

سپس طرحی از مینیاتور کار رضا عباسی می بینم که در زیر آن چنین نوشته شده است :

هو

این مجلس طرح غفران پناهی علیه الصلاة و المغفرة . روز پنجشنبه شهر شوال با

اقبال سنه ۱۰۲۹ به اتمام رسید رقم شکسته کمینه رضا عباسی مبارک باد .

مجلس دیگر بقلم بهزاد است، این تصویر جوانی را نشان میدهد که بیای زنی او فتاده است و این دو بیت بخطی خوش بر بالای تصویر نوشته شده است:

گر بر خیزی فدای بالات شوم
ور بخرامی خاک کف پات شوم
ور خنده زنی اسیر لبهاش شوم
القصه بقربان سراپات شوم
مجلس دیگر تصویر زنی است و در زیر آن نوشته شده است. عمل صادقی

تصویر بسیار زیبای دیگر می بینم که جوانی سیبی بزنی تعارف میکند و در مجلس دیگر زنی شیرینی بدهان جوانی میگذارد و بییتی بدین مناسبت در بالای تصویر دیده میشود:

لب شیرین شکر خند داری
ز خوبی هر چه میگویند داری
در صفحه دیگر این مرقع این دو بیت بخط میر نوشته شده است:

یار خطی که بر عذار نوشت
یولج اللیل والنهار نوشت
والضحی راکه واضح شرح اوست
سورة اللیل بر کنار نوشت
العبد المذنب میر

مجلس دیگر تصویری است از مجنون که سباع بدور او حلقه زده اند و پیر مردی با او در صحبت است و در صفحه دیگر بخطی خوش این ابیات دیده میشود:

مرا در یک نظر دیوانه کردی
ز خویش و آشنا بیگانه کردی
مراجان آمد از هجرتو بر لب
ترادل بر وصال کیست یارب
چه حد آنکه پهلویت نشینم
خوشم گریبا سگ کویت نشینم
از اذتمند محمد حبیب الهی

۲۱ مارس ۱۹۷۷

و اینک شعری در دیار غربت:

مگر نامه از سوی ایران رسد
مگر کودگانم ز ره در رسند
پیامی که سر سوی بالین نهم
دل اندر کراکو نیاسایسدم
مگر سوی زال از خراسان زمین
مگر از ستم دیده بیسژن خیر
نسیمی گر از خاک ایران وزد
پیام تو ز ایران زمین آن زلال
سفر کی گزینم اگر پای من
که درد غریبی بدرمان رسد
که شام غریبان بنایان رسد
دعائی که این سر بسامان رسد
مگر نامه ای از خراسان رسد
پیامی ز سام نریمان رسد
سوی رستم زابلستان رسد
تن خفته در خاک را جان رسد
که بر تشنه ای در بیابان رسد
دگر باره بر خاک ایران رسد